شاهنامه و قابلیت گفت‌وگو با تاریخ

نغمه دادور
دانشجوی دکتری ادبیات فارسی

چکیده

شاهنامه یکی از آثار دیرینهٔ تاریخ زبان و ادب فارسی است که علی‌رغم حجم زیاد آن و اینکه در طول قرنها در معرض جنگ‌ها و غارت‌ها و کتاب و کتابخانه‌سوزی‌های بسیار قرار گرفته، از گزند روزگار حفظ شده و به دست ما رسیده است. این کتاب سالهاست که همدم و همنشین فارسی‌زبانان بوده و در سالهای اخیر نیز مورد بررسی‌های متنوع ادبی، هنری، تاریخ‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، فرهنگ‌شناسانه، جغرافیاشناسانه و... قرار گرفته است.

یکی از چشمگیرترین جریانهای شاهنامه‌پژوهی در سدهٔ اخیر، توجه به قابلیت‌های تأویلی و تفسیری این اثر برای بازگویی و تحلیل دوره‌های مختلف و ناهمگون تاریخ اجتماعی- سیاسی معاصر است. برای مثال شاهنامه در تحلیل دو دورهٔ تاریخی کاملاً متفاوت در ایران، دو نقش متفاوت ایفا کرده است. در دورهٔ پهلوی برخی از شاهنامه‌پژوهان توانسته‌اند با بهره‌گیری از شاهنامه، به ارج نهادن به نهاد پادشاهی و آداب و رسوم آن بپردازند و از شاهنامه به منزلهٔ سندی دربردارندهٔ منزلت پادشاه و لزوم اطاعت مردم از وی استفاده نمایند و پس از آن در دوران جمهوری اسلامی برخی دیگر از شاهنامه‌پژوهان با استناد به شاهنامه از حقوق مردمِ فرودست دفاع کرده و با بهره‌گیری از ابیات و داستانهای آن به نکوهش پادشاهان پرداخته‌اند و نظامهای خودکامه را نقد کرده و به طور مستقیم نظام‌های پادشاهی معاصر در ایران را هدف قرار داده‌اند.

در این مقاله به اجمال به بیان برخی از دلایلی که موجب شده که این متن کهن بتواند با جریانهای تاریخی و اجتماعی ایران معاصر ارتباط برقرار کرده و پاسخگوی پرسشهای زمانهٔ نو باشد، خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه، فردوسی، تاریخ، زیبایی‌شناسی دریافت، هانس رابرت یاس.

تنوع عنوان‌های منتشر شده در حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی در نزدیک به یک قرن اخیر به خوبی نشان‌دهندهٔ قابلیّت‌های گوناگون پژوهشی در شاهنامه است و یکی از تازه‌ترینِ این وجوه شاهنامه که در پنج دههٔ اخیر و به‌خصوص در میان تحقیقات ایرانی بسیار مورد توجه بوده‌است، بررسی قابلیت شاهنامه در گفت‌وگو با وضعیت تاریخی، اجتماعی، سیاسی قرن حاضر است.

مقدمه

شاهنامهٔ فردوسی یکی از کهن‌ترین و پربرگ و بارترین حماسه‌های بازمانده در تاریخ بشری است که داستان‌هایش پیش از خلق این اثر نیز به زبانها و در زمانهای گوناگون در یشتهای اوستا، خداینامه‌ها، کتابهای مذهبی، آیین‌نامه‌ها، گاهنامه‌ها، بعضی کتب متفرق پهلوی و... ثبت شده بود و پیدایش شاهنامه‌ای به خط و زبانِ فارسی و به قلمِ استوار و امانتدار حکیم ابوالقاسم فردوسی، هم حلقه‌ای از همین زنجیر و اتفاقی خجسته در تاریخ زبان و ادبیات فارسی بود.

شاهنامه قرن‌ها آیینهٔ فرهنگ، هنر، زبان، قومیّت و ملیّتِ ایرانیان بوده و از همان اوان پیدایش، جای خویش را در میان مخاطبانش باز کرده و سالهای سال همدم و همنشین فارسی‌زبانانی بوده که میراث‌داران آن بوده‌اند. این مردمان بیتهایی از شاهنامه را از بر کرده‌اند؛ ماجراهای آن را به خاطر سپرده‌اند؛ به کودکانشان انتقال داده‌اند؛ فرّ و شکوه پهلوانیهای آن را در قالب قصه‌های عامیانه‌ای ریخته و حتی به تعزیه‌خوانی‌های مذهبیِ‌شان هم چاشنی حماسهٔ ملّی را افزوده‌اند.

به این ترتیب شاهنامهٔ فردوسی صدها سال پاسخگوی بخشی از نیازهای فرهنگی، ادبی، تاریخی، اسطوره‌ای، زبانی و ملّی عموم مردم بود و در زندگی ایشان جایگاه ویژه‌ای داشت؛ امّا هرچه به عصر ما نزدیک‌تر شد، با ورود متخصصان و شاهنامه‌پژوهان به این عرصه ابعاد دیگری از خویش را هم نمایان کرد.

در یک قرن اخیر شاهنامه از جهات گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است: اسطوره‌پژوهی، بررسی آرای سیاسی، نظامی، کشورداری، اخلاقی، دینی، فلسفی و قابلیت‌های دراماتیک شاهنامه؛ مطالعات زبان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، تاریخ‌شناسانه و جغرافیاشناسانه؛ تحلیل روایات و اشخاص داستانهای شاهنامه؛ عشق، عقل، فلکلور، ورزش و موسیقی در شاهنامه؛ و همچنین مطالعات تطبیقی، بین رشته‌ای و ادبی از جمله پژوهش‌های انجام شده طی این سالها است.

تنوع عنوان‌های منتشر شده در حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی[1] در نزدیک به یک قرن اخیر به خوبی نشان‌دهندهٔ قابلیّت‌های گوناگون پژوهشی در شاهنامه است و یکی از تازه‌ترینِ این وجوه شاهنامه که در پنج دههٔ اخیر و به‌خصوص در میان تحقیقات ایرانی بسیار مورد توجه بوده‌است، بررسی قابلیت شاهنامه در گفت‌وگو با وضعیت تاریخی، اجتماعی، سیاسی قرن حاضر است.

بررسی نقدها، تحلیل‌ها و تفسیرهای موجود در سالهای اخیر نشان می‌دهد که شاهنامه این توانایی را نیز دارد که با زمانهٔ ما به گفت‌وگو بنشیند و چون حکیمی دانا و کهنسال به نقد و تفسیر شرایط اجتماعی و تاریخی موجود بپردازد. برای مثال شاهنامه در تحلیل دو دورهٔ تاریخی کاملاً متفاوت در ایران، دو نقش متفاوت ایفا کرده است. در دورهٔ پهلوی برخی از شاهنامه‌پژوهان توانسته‌اند با بهره‌گیری از شاهنامه، به ارج نهادن به نهاد پادشاهی و آداب و رسوم آن بپردازند و از این کتاب به منزلهٔ سندی دربردارندهٔ منزلت پادشاه و لزوم اطاعت مردم از وی استفاده نمایند[2] و پس از آن در دوران جمهوری اسلامی برخی دیگر از شاهنامه‌پژوهان با استناد به شاهنامه از حقوق مردم دفاع کرده و با بهره‌گیری از ابیات و داستانهای آن به نکوهش بیداد پرداخته‌اند و نظامهای خودکامه را نقد و به طور مستقیم نظام‌های پادشاهی معاصر در ایران را هدف قرار داده‌اند.[3]

باید گفت وجود چنین قابلیتی نه تنها چیزی از ارزش شاهنامه نخواهد کاست، بلکه برمبنای برخی نظریات ادبی معاصر، نشان‌دهندهٔ ادبیّت فوق‌العادهٔ آن است. هانس رابرت یاس[4] (۱۹۹۷-۱۹۲۱) نظریه‌پرداز[5] آلمانی بر این باور است که آثار ادبی موضوعاتی خودبسنده نیستند که دیدگاههایی همسان در خوانندگان همهٔ دورانها ایجاد کنند، آنها بقعه یا بنای یادبود نیستند که ماهیّتی تغییرناپذیر داشته باشند؛ هر متن ادبی تا زمانی زنده است که بتواند با خوانندگان گوناگون در اعصار مختلف و برمبنای نیازهای روزگار ایشان ارتباط برقرار کند و معنای آن متأثر از «دریافت»[6] خوانندگان آن است. (Wagner:1984:1174)

خواننده می‌پرسد و پاسخ‌های متن در هر دورهٔ تاریخی به این پرسش‌ها متفاوت است و همین تداوم دیالکتیک میان متن و خواننده است که میزان ادبیّت یک اثر را روشن می‌کند. به بیانی دیگر یک اثر ادبی و هنری تا زمانی که بتواند با مخاطبان خویش به پرسش و پاسخ بنشیند و به نحوی به مسائل روزگار ایشان مربوط شود، ارزش ادبی دارد و اگر مخاطبان دوره‌ای از تاریخ ـ و پس از آن ـ نتوانند آن اثر را به مقتضای نیازهای زمانه‌شان

۱- برای مثال نگاه کنید به «بررسی و تحلیل کتابشناسی فردوسی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۷» که نگارندگان در آن بر مبنای ۶۰۶ اثر چاپ شده در سی سالهٔ اخیر به بخش‌بندی موضوعی پژوهش‌های شاهنامه پرداخته‌اند.

۲- برای مثال نگاه کنید به: تاجگذاری در ایران باستان، شاه و مردم بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، ولیعهدی در ایران باستان بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، آیین کشورداری ایرانیان بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی و... .

۳- برای مثال نگاه کنید به: حماسهٔ داد، حماسه در رمز و راز ملی، جامعه‌شناسی خودکامگی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، ضحاک ماردوش و ... .

4.Hans Robert Jauss

۵- هانس رابرت یاس نخستین کسی است که در سال ۱۹۶۷ با انتشار مقالهٔ «نظریهٔ ادبی در مقام چالش با تاریخ ادبیات» به طرح مباحثی درخصوص نقش خواننده در آفرینش و گسترش افق معنایی متن ادبی و ارتباط این افق معنایی با تاریخ حیات آن اثر پرداخت. (برای آگاهی بیشتر در این‌باره رجوع کنید به مقالهٔ

"Literary History as a Challenge to Literary Theory"

و کتاب (***Toward an Aesthetic of Reception***)

6.Reception

بفهمند و با آن ارتباط برقرار کنند، باید پایان ادبیّت آن اثر را اعلام کرد و از آن پس تنها از آن به عنوان شیئی باستانی در موزه‌های تاریخ ادبیات نگهداری نمود.

شاهنامه اما این بخت را داشته که در طی هزار سال زنده بماند و با مردم هر دورهٔ تاریخی به مقتضای نیازهای ایشان به گفت‌وگو بنشیند. این اثر چندگانگی‌یی دارد که مردمان هر دورهٔ تاریخی نه تنها می‌توانند گذشتهٔ ملّی‌شان را با یافتن خویش در آن، زنده نگاه دارند، بلکه این اجازه را نیز می‌یابند که حال و روزگار خویش را برمبنای آن تحلیل نمایند.

هدف این جستار، بررسی ویژگی‌هایی در شاهنامه است که سبب شده تا این اثر بتواند ارتباطش را با مخاطبانش در ادوار گوناگون و به تبعِ آن ادبیّتش را حفظ کند. برای نیل به این مقصود نخست باید به بررسی شرایط تاریخی و اجتماعی خلق شاهنامه بپردازیم.

دورهٔ تاریخی خلق شاهنامه

شاهنامه را می‌توان امتدادِ جریانی موسوم به شعوبیه دانست که از انتهای قرن اول هجری آغاز شده بود. «مقصود اصلی شعوبیه شناساندن قوم ایرانی با همهٔ مفاخر و مآثر او و تحریک حس میهن‌پرستی ایرانیان و سست کردن بنیاد عظمت و قدرت سیاسی و دینی تازیان و تحقیر آنان و اعادهٔ استقلال و عظمت ایشان بود.» (صفا،۱۳۳۳: ۱۴۳)

این جریان علی‌رغم سرکوب‌ها تا آنجا ادامه یافت که در اواخر سدهٔ دوم و اوایل قرن سوم هجری سلسلهٔ دیگری از ایرانیان در ماوراءالنهر به قدرت رسید که افراد این خاندان در تاریخ ایران به سامانیان مشهورند. گویی سرانجام، مجاهدات شعوبیه و نیز ابومسلم و طرفداران و خونخواهان او و مردانی مانند مازیار و بابک به ثمر رسید و مردم ایران در اوایل عهد عباسی واقعاً عزم کردند تا استقلال خویش را باز یابند و از زیر سیطرهٔ خلفا بیرون بیایند.

در دورهٔ سامانی سلیقه‌ای متین و معتدل در بیان ادبی به‌وجود آمد و علاقه به گذشتهٔ ملی در ایران رشد و تعمیم داده شد. به بیان دیگر این دوره علاقه به گذشتهٔ ملی را که همواره وجود داشت ـ از طریق تشویق دربار و حلقه‌های ایرانیان باسواد اسلام آورده ـ احترام و اعتبار بخشید.

سامانیان کوشیدند تا به دلایل سیاسی، خاطرهٔ تاریخی دستاوردهای دوران پیش از عرب در ایران را زنده کنند. و شاهنامه بیانیهٔ این عصر است. «شاهنامه زمانی سروده شد که ایرانیان خراسان می‌کوشیدند تا در شرایط تازه و در برابر خلافت بغداد سرنوشت سیاسی و فرهنگی خود را باز بسازند. سلسله‌های ایرانی از چندی پیش‌تر تشکیل شده و زبانشان ـ فارسی ـ به عنوان زبان دین و دولت پذیرفته و شالودهٔ فرهنگ ملّی ایرانی ریخته شده بود.» (مسکوب، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

عصر سامانیان، روزگار ارج نهادن به دادگری و عدالت، تهذیب اخلاق، دانش، منزلت زن، سیاست و کشورداری، سخنوری و ادب، آداب معاشرت، بی‌اعتباری جهان، نیایش و دعا، خرد و فرزانگی است. (هروی، ۱۳۸۵: ۱۳۲) قرن چهارم، عصر زرین ایران بعد از اسلام و شاهنامه نیز انعکاس واقعگرایانهٔ همین روزگار است. اما چرا فردوسی دست به این کار می‌زند و می‌کوشد تا ارزشهای والای این دوران را ثبت نماید؟

با انقراض خاندان ایرانی‌تبار سامانی، دورهٔ زوال و نابودی کتابخانه‌های معتبر ماوراءالنهر و خوارزم فرا می‌رسد (حمیدی، ۱۳۸۸: ۱۲) و فردوسی در فضای متلاطم آغاز فرمانروایی ترکان غزنوی بر ایران، می‌کوشد با سرودن شاهنامه هویّت ایرانی را ثبت و ضبط نماید.

اگر شاهنامه در بر دارندهٔ مفاهیم ملی و ملیّت است، درواقع

بررسی نقدها، تحلیل‌ها و تفسیرهای موجود در سالهای اخیر نشان می‌دهد که شاهنامه این توانایی را نیز دارد که با زمانهٔ ما به گفت‌وگو بنشیند و چون حکیمی دانا و کهنسال به نقد و تفسیر شرایط اجتماعی و تاریخی موجود بپردازد.

انعکاس آراستگی قوم ایرانی در عصر سامانی به درک و شعوری والاست. گرچه دولت مقتدر و فرهنگ‌دوست سامانی هم در اواخر کار دچار اختلافات شدید داخلی و برادرکشی و عصیان و اعتراض شد؛ فردوسی در تلاش است آن غرور ملی و توجه ایرانیان به فرهنگ نیاکان خویش را که در ابتدای روی کار آمدن سامانیان مورد توجه قرار گرفت، در شاهنامه ثبت و برای آیندگان به یادگار بگذارد.

بنابراین شاهنامه نمایندهٔ ادبی و تجسم معتبر روح و خواسته‌ها و مفسر تاریخ اجتماعی و سیاسی زمانهٔ خویش است. (گرون‌بام، ۱۳۶۹: ۳۳۵) و این نخستین گفت‌وگوی شاهنامه با تاریخ است. شاهنامه از یک‌سو با تاریخ اساطیری پیش از خود به گفت‌وگو می‌نشیند و از دیگرسو بازتاب تاریخ اجتماعی دورانِ خویش است. حال باید دید چگونه است که این اثر توانسته ارتباط خویش را با تاریخ اجتماعی-سیاسی دورانهای بعد از خود نیز حفظ نماید.

شاهنامه و قابلیت گفت‌وگو با تاریخ

۱ـ عدم اشارهٔ مستقیم به حوادث زمانی

نخستین و مهم‌ترین دلیلی که به شاهنامه این امکان را می‌دهد تا علی‌رغم در برداشتن تاریخ پیشدادیان، کیانیان و ساسانیان و همین‌طور بازتاب اندکی از دورهٔ تاریخیِ سامانیان و غزنویان در آیینهٔ تاریخ اساطیری ایران، بتواند از زبان مردم روزگاران پس از خود نیز حرف زمانهٔ آنها را بزند، عدم یادکرد مستقیمِ حوادث تاریخی روزگار خویش است.

فردوسی شاهنامه را در دورانی سرود و ذکر مستقیمی از حوادث آن روزگار نکرد که شاهد بحران‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی حاکم بر ایران و ناآرامیها و جنگ‌هایی بود که معلول تغییر و تبدیل حکومتها و نفوذهای سیاسی و فکری تازیان و ترکان بود. (رستگار، ۱۳۶۹: ۲۹) وی نه هرگز بیتی را نثار تجلیل از حکمرانان سامانی کرد، نه در نقد مستقیمِ سلطان غزنوی بیتی در شاهنامه آورد.

فردوسی در این روزگار به جای خوش‌نشینی در بارگاه محمود، خانه‌نشینی در قریهٔ پاژ را برگزید و به‌جای سخن گفتن از بزم و رزم و شکارِ سلطان، جنگ و فتح رستم دستان را وصف کرد. با شاعران دربار و کاتبان دیوان نیامیخت ولی در قالب پهلوانان، با درندگان و دیوان درآویخت. (نادرپور، ۱۳۶۹: ۳۰۳)

او با زیرکی حجم وسیعی از اثرش را به ثبت هنرمندانهٔ وقایعی اسطوره‌ای و قهرمانی اختصاص داد که اشخاص حاضر در آن می‌توانند در هر دورهٔ تاریخی نمونه‌هایی بیرونی داشته و قابل تأویل و تفسیر باشند.

۲ـ خودداری از تأویل و تفسیر

بسیاری بر این باورند که مجموعه‌های فراهم آمده از منابع تاریخی و اسناد و مدارک، عمر مفید و طولانی‌تری نسبت به تفسیرهای تاریخی دارد؛ چرا که تفسیرها بیشتر در زمانهٔ مفسر اهمیّت دارند. (گرون‌بام، ۱۳۶۹: ۳۴۵) یکی از دلایل ماندگاری شاهنامهٔ فردوسی نیز برخورداری از همین ویژگی است.

فردوسی هرگز به تحلیل، تفسیر و تأویل داستانهای شاهنامهٔ خویش نمی‌پردازد و تنها روایتگری امین است که کوشیده با در نظر داشتن همهٔ منابع موجود، تصویری کلی از تاریخ اساطیری ـ پهلوانی قوم ایرانی و بخشی از تاریخ ایران پیش از اسلام ارائه نماید و قضاوت را به خوانندگان دوران‌ها واگذار کند و همین یکی از ویژگی‌های قابل‌توجهی است که سبب شده تا شاهنامه بتواند در دوره‌های تاریخی پس از خود نیز قابل تأویل و تفسیر باشد.

در امانت و دقت فردوسی در بازگویی رویدادها و گفتارهایی که در مأخذ او بوده است، می‌توان به استواری گفت که همهٔ پژوهندگان چون تئودور نولدکه، استاریکف، ذبیح‌الله صفا، محمد معین، محیط طباطبایی و بسیاری دیگر در درستکاری و امانت او در بازگویی بی‌کم و کاست آنچه خوانده و شنیده است، هم‌باور و بی‌گمان‌اند. (ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۸۷)

تصویر تاریخ‌گونه‌ای که فردوسی از گذشتهٔ قوم ایرانی، به زبانی ساده و فخیم ارائه می‌دهد[۷]، سودمندی منابع تاریخی را دارد؛ کما اینکه در بسیاری از معتبرترین تواریخ پس از خود از جمله **مجمل‌التواریخ و القصص** تألیف نویسنده‌ای ناشناخته در قرن ششم، **راحة‌الصدور** تألیف محمدبن‌علی راوندی در قرن ششم هجری قمری، **جامع‌التواریخ** تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله در قرن هفتم، **تاریخ گزیده** تألیف حمدالله مستوفی در اوایل قرن هشتم، **زبدة‌التواریخ** تألیف حافظ ابرو (درگذشتهٔ ۸۳۳ هـ. ق) و... به عنوان سندی تاریخی مورد ارجاع بوده است.

در واقع در طی هزار سال گذشته آنچه دربارهٔ اعصار باستانی در ذهن مردم ایران می‌گذشته و در کتابهای ادب و تاریخ ما آمده، از شاهنامه سرچشمه گرفته است. نامهای شاهان و پهلوانان باستانی با شاهنامه در ایران و در قلمرو وسیع فرهنگ ایرانی راه یافته و برجای مانده است. تا صد سال پیش، تا قبل از انتشار تحقیقات ایران‌شناسان، تاریخ گذشته‌های ایران منحصراً براساس شاهنامه شناخته می‌شد. نام مادها و هخامنشیان و اشکانیان به گوش کسی

---

۷. فردوسی از طبقهٔ دهقانان است و دهقانان طبقه‌ای اصیل بوده‌اند که حتی به روایت برخی از فرهنگ‌ها، چون اکثر دهقانان، تاریخ پادشاهان عجم را می‌دانستند، به معنی مورخ هم استعمال می‌شود و از همین‌رو فردوسی و نظامی قصه را به پیر دهقان نسبت داده‌اند. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مدخل دهقان، در لغتنامهٔ **دهخدا** و **دیباچهٔ ژول مول بر شاهنامهٔ فردوسی**، ص ۷)

شاهنامه اما این بخت را داشته که در طی هزار سال زنده بماند و با مردم هر دورهٔ تاریخی به مقتضای نیازهای ایشان به گفت‌وگو بنشیند. این اثر چندگانگی‌یی دارد که مردمان هر دورهٔ تاریخی نه تنها می‌توانند گذشتهٔ ملّی‌شان را با یافتن خویش در آن، زنده نگاه دارند، بلکه این اجازه را نیز می‌یابند که حال و روزگار خویش را برمبنای آن تحلیل نمایند.

نخورده بود، برای اینکه در شاهنامه یادی از آنها نبود. (ریاحی، ۱۳۷۶: ۱۸). حتی هنوز که هنوز است ما تختگاه هخامنشیان را «تخت جمشید» و نقش برجسته‌های یادگار ساسانیان را «نقش رستم»می‌نامیم.

فردوسی حاصل کلّ تجارب جمعی مردم خویش را برای آنها به جا گذاشته و بدین ترتیب به یکایک نسلهای بعدی اجازه داده که معنی خاصّ خود را در گذشته جست‌وجو کنند. (گرون‌بام، ۱۳۶۹: ۳۴۶) آنجا هم که به تحلیل و تفسیر می‌پردازد، صرفاً پند و موعظه‌هایی حکیمانه ارائه می‌کند و داستان را به مقتضای شرایط تاریخی زمانه‌اش تأویل نمی‌کند.

وی فقط در برخی جایهای شاهنامه سخنانی حکیمانه بر زبان می‌آورد که قابلیت انطباق با هر دورهٔ تاریخ بشری را دارند. وی از اصول انسانی سخن می‌گوید: در باب ارزشمندی خرد و دانش و هنر سخن می‌گوید؛ ناپایداری جهان را گوشزد می‌کند؛ مردم را به خداپرستی و پرهیز از بیدادگری دعوت می‌کند و یا به اهمیت بر جای گذاشتن نام نیکو اشاره می‌کند. این نوع پندهای حکیمانه در شاهنامه همیشه مورد توجه بوده و به صورت مجموعه‌های گوناگون و در دوره‌های مختلف در اختیار طبقات مختلف مردم قرار گرفته است.[۸] برای مثال فردوسی در خلال شاهنامه نه در توصیهٔ مستقیم به سلطان محمود در جنگ بی‌دلیل و منطقِ سومنات، که در گوشزدی غیرمستقیم و از زبان کیخسرو به گودرز می‌گوید:

نگر تا نیازی به بیداد دست
نگردانی ایـــوان آبـاد پست
کسی کو نبندد به جنگت میان
چنان کن که از تو نیابد زیان
که نپسندد از ما بدی دادگر
سپنج‌ست گیتی و بر ما گذر
(خالقی‌مطلق ج۸، ص۱۰: ۱۲۹-۱۲۶)

۳ـ زبان

فردوسی برای نگاشتن صورت ادبیِ اسناد تاریخی، به زبانی بی‌پیرایه و روشن احتیاج داشت که بار سنگین موضوعات متنوعی چون رزم و بزم و عشق و حکمت را برتابد و بتواند به غنا و ماندگاری شاهنامه کمک کند. وی برای دستیابی به این هدف نه چون منوچهری و عنصری و فرخی و عسجدی و دیگر معاصرانش برای هنرنمایی متوسّل به واژه‌های دیریاب و اشتقاقات نادر در زبان عربی می‌شود و نه پارسیِ سره را برمی‌گزیند. نرمی کلام و سادگی بیان فردوسی را می‌توان در مقایسهٔ توصیف‌های وی از شب و روز یا قطعهٔ مازندران با بهاریه‌های پرتکلف دیگر شاعران روزگار او به خوبی دریافت.

زبانی که فردوسی از آن بهره می‌برد زبان پارسی نیرومند و روانی است که در روزگار و طبقهٔ او معمول بوده است. محمد امین ریاحی بر این باور است که زبان شاهنامه، زبان محاورهٔ دهقانان و فرهیختگان خراسان در آن روزگار است. اگر لغات تازی در آن کم است، برعکسِ تصور بعضی‌ها، فردوسی در این کار تعمد نداشته بلکه زبان مردم به همان صورت بوده است. (ریاحی، ۱۳۷۶: ۹۷)

زبان فردوسی چنان روان و روشن و بلیغ است که پس از هزار سال نه تنها خواص بلکه عامهٔ مردم نیز آن را درک می‌کنند و به همین سبب شاهنامه هنوز خوانده می‌شود. زبان فردوسی از پس قرنها هنوز زنده و باطراوت و شورانگیزست. (یوسفی، ۱۳۵۶: ۱۳۹)

بنابراین استفاده از چنین زبانی نیز یکی دیگر از دلایلی است که شاهنامه را قادر ساخته تا در طی دورانهای مختلف با افرادی از طبقات اجتماعی و علمی گوناگون ارتباط برقرار نماید و خوانندگان آن بتوانند فارغ از افتادن به دامِ پیرایه‌بندی‌های نمایشیِ ادبی و مغلق‌گویی‌های بیهوده، متن داستان را بخوانند و به نسبت روح زمانه‌شان دریافت خویش را از آن ارائه نمایند.

همان‌گونه که شاهرخ مسکوب می‌گوید: شاهنامه تنها گزینش و سرایش خاطرهٔ جمعی بنا به روح زمانه نیست. سخن بر سر آن جوهرهاست که هستی انسان را می‌سازد و به سبب کلیّت جهانی و آشکار کردن ژرف‌ترین دردهای آدمی تا به امروز همپای زمانه آمده است. (مسکوب،۱۳۸۴: ۱۴۹)

۴ـ گستردگی مضامین

گستردگی و تنوّع موضوعات شاهنامه از دیگر دلایلی است که موجب شده تا این اثر بتواند مورد تأویل و تفسیرهای تاریخی‌ـ اجتماعی گوناگون قرار بگیرد. داستانهای بسیار و حضور اشخاص نیک و بد متعدد در این داستان‌ها به خوانندگان هر دورهٔ تاریخی این امکان را می‌دهد که بازیگران عرصهٔ سیاست و اجتماع خود را در قالب اشخاص شاهنامه بریزند و به تأویل و تفسیر بپردازند. پادشاه خودکامه و نادان می‌تواند در پیکر ضحاک و افراسیاب جان بگیرد، پادشاه دانا و کاردان در قالب کیخسرو و فریدون. مردم عادی می‌توانند دانایانی چون کاوه باشند که علیه جور قیام می‌کنند، یا نادانانی چون آنان که از جور جمشید به ضحاک ماردوش پناه می‌برند. زنان هر عصر می‌توانند در قالب خردمندان و شیرزنانی چون فرانک و تهمینه و گردآفرید رخ بنمایند، یا تندیس مجسّمی از سودابه باشند. پیران قوم می‌توانند چون موبدانی باشند که خسرو پرویز را از ازدواج با شیرین منع کردند یا دانایانی چون پیران ویسه که تا آنجا که می‌تواند جلو بی‌خردی‌های افراسیاب را می‌گیرد.

این همه گوناگونی کردار و گفتار و مضمون در شاهنامه بی‌آنکه جانبداری و قضاوتی در میان باشد، از مهمترین اسباب گسترش افق معنایی شاهنامه در ادوار تاریخی پس از خود است.

۸. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک جیحونی؛ ۱۳۷۹، باب سیزدهم.

فردوسی خود اعتراف می‌کند که آنچه از داستانهای حماسی باید گفته می‌شد، همه پیش از او به ثبت رسیده و حالا وی فقط می‌خواهد در زیر درخت آن نوشته‌ها و مدارک و اسناد تاریخی، آرام‌جایی برای لذت بردن از سایه فراهم کند و ادبیات همین سایه است؛ سایهٔ درخت تاریخ.

فردوسی به دانش مخاطبان خویش روی می‌آورد تا صورت داستان را رها کنند، چراکه آنچه می‌گوید بازگویی تاریخ نیست، جلوه‌ای ادبی از آن است و برای همین تاریخِ مصرف ندارد و چون دیگر کتاب‌های تاریخی تک‌صدایی نیست. اثری است چندین و چند صدایی که می‌تواند مورد ردّ یا قبول قرار بگیرد.

۵ـ پیوند ادبیات و تاریخ

یکی از مهمترین ویژگی‌هایی که شاهنامه را از قالب یک کتاب تاریخِ صرف بیرون آورده و به آن این امکان را داده تا طی تاریخ حیاتش مورد خوانش‌های متعددی قرار بگیرد، آمیختگی تاریخ با ادبیات در شاهنامه است.

ادبیات در خود حیاتی جادویی دارد و شخصیت‌های پروردهٔ خویش را چه واقعی و چه غیرواقعی، آنچنان به درون زندگی مردم می‌برد که به صورت جزئی از پدیده‌های روشن یا تاریک زندگی‌شان درمی‌آیند و همچون موجوداتی زنده و لمس شدنی در کنارشان حضور می‌یابند. (آویشن، ۱۳۶۹: ۸)

شاهنامهٔ فردوسی نیز دربردارندهٔ مجموعه‌ای از خاطرات جمعی ایرانیان است که با زبانی سلیس و روان به شعر درآمده است. چنین شعری به خودی خود این قابلیت را دارد که بتواند با تاریخ پس از خویش نیز به گفت‌وگو بنشیند.

وقتی شاعری چون فردوسی دست به سوی تاریخ می‌برد و آن را می‌سراید و در قالب ادبیات عرضه می‌کند، همه چیز دگرگون شده است و آنچه خلق شده دیگر تنها تاریخ نیست، بلکه روح زمانهٔ اوست که به یاری ادبیات در زمانهای آینده نیز سریان و جریان می‌یابد. فردوسی خود می‌داند که ذکر تسلسل‌وار تاریخ، او را به هدفش نخواهد رساند و شاید از سر آگاهی به همین موضوع مهم است که می‌گوید:

سخن‌هرچه‌گویم‌همه‌گفته‌اند
بر باغِ دانش همه رُفته‌اند
اگر بر درخت برومند جای
نیابم که از بر شدن نیست پای
توانم مگر پایه‌ای ساختن
برِ شاخ آن سرو سایه فکن

(خالقی‌مطلق ج۱، ص۱۱: ۱۱۰ـ۱۰۸)

او خود اعتراف می‌کند که آنچه از داستانهای حماسی باید گفته می‌شد، همه پیش از او به ثبت رسیده و حالا وی فقط می‌خواهد در زیر درخت آن نوشته‌ها و مدارک و اسناد تاریخی، آرام‌جایی برای لذت بردن از سایه فراهم کند و ادبیات همین سایه است؛ سایهٔ درخت تاریخ.

ادبیات زبانی متفاوت از تاریخ دارد؛ زبانی رمزآلود و پر از نماد و نشانه و استعاره و کنایه که می‌تواند برای خوانندگان اعصار گوناگون سؤالاتی مطابق با روح زمانهٔ ایشان طرح کند و یا به پرسشهای روزگار آنها پاسخ دهد و از همین روست که فردوسی در ادامهٔ همین ابیات می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان رَوِشنِ زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد
دگر بـــر ره رمز معنی بـــرد

(خالقی‌مطلق ج۸، ص۱۰: ۱۱۴ـ۱۱۳)

فردوسی به دانش مخاطبان خویش روی می‌آورد تا صورت داستان را رها کنند، چراکه آنچه می‌گوید بازگویی تاریخ نیست، جلوه‌ای ادبی از آن است و برای همین تاریخِ مصرف ندارد و چون دیگر کتاب‌های تاریخی تک‌صدایی نیست. اثری است چندین و چند صدایی که می‌تواند مورد ردّ یا قبول قرار بگیرد و در هر دورهٔ تاریخی تصویر تازه‌ای از زندگی خوانندگانش را از پیکرهٔ آیینه‌وار خویش، بازتابانَد.

نتیجه

خواندن شاهنامه علاوه بر اینکه گذشته‌ای به خواب فراموشی فرورفته را به منزلهٔ حقیقتی متعالی و زیبا در قوم ایرانی بیدار می‌کند، این قابلیت را نیز دارد که با تاریخ اعصار پس از خود نیز به گفت‌وگو بنشیند، پرسشهای تازه‌ای طرح کند یا به پرسشهای هر

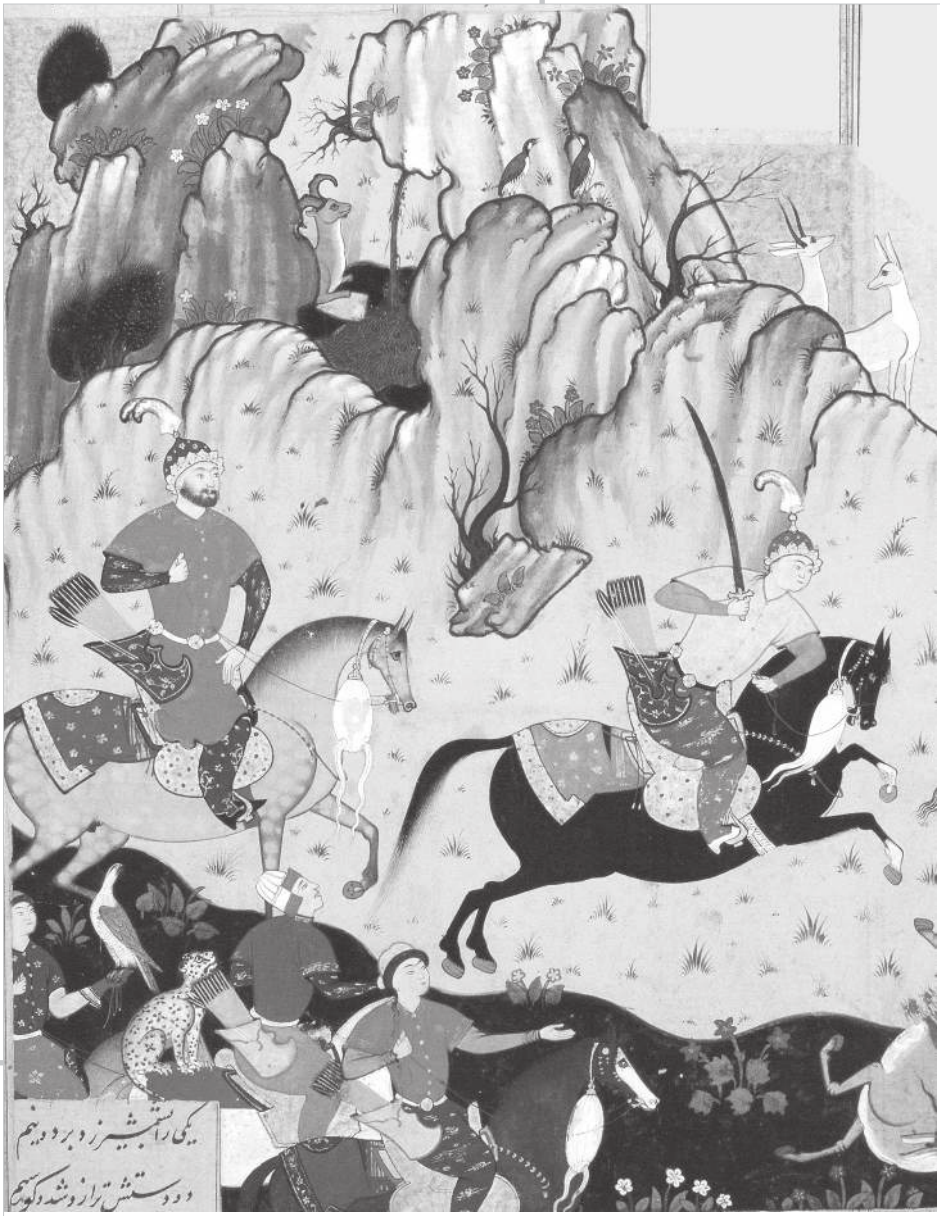

روزگار پاسخ دهد. بر اساس آنچه پیش از این به تفصیل بیان شد، مهمترین دلایلی که سبب بروز این قابلیت در شاهنامه شده از این دست است:

۱ـ فردوسی گرچه به مقتضای تاریخ و شرایط زمانهٔ خویش دست به کار سرودن شاهنامه می‌شود؛ امّا هرگز آشکارا این موضوع را بیان نمی‌کند و اثرش را به حوادث عصر خود ارجاع نمی‌دهد و صرفاً به بیان نمادین و حکمت‌آمیز وقایع بسنده می‌کند؛

۲ـ حکیم طوس از تأویل و تفسیرِ داستانهای شاهنامه و ارائهٔ قضاوتهای شخصی خودداری می‌کند و به خوانندگان پس از خود این امکان را می‌دهد تا بنا به دانش، تجربهٔ زیسته و شرایط روزگارشان، به تفسیر و معنا کردن شاهنامه بپردازند؛

۳ـ فردوسی برای سرودن داستان‌ها از زبانی سلیس، استوار و ساده بهره برده که در همهٔ ادوار پس از او قابل درک بوده و به همهٔ خوانندگان این امکان را داده است که با مراجعهٔ اندک به فرهنگ‌های واژگان بتوانند آن را بخوانند، درحالی‌که دیوان برخی از معاصران فردوسی به دلیل پیچیدگی‌های زبانی و استفاده از واژگان دیریاب به دست فراموشی سپرده شده یا صرفاً در میان دانشجویان و استادان ادبیات شناخته شده است و اقشار دیگر مردم با آنها ارتباطی ندارند؛

۴ـ گستردگی مضامین، اشخاص و کردارها در شاهنامه نیز از دلایل مهمی است که باعث شده تا شاهنامه قابل تطبیق با مصادیق بیرونی باشد. اشخاص شاهنامه از پادشاه و وزیر و پهلوان و جنگاور و زن و مرد و پیر و جوان، یک بعدی نیستند. در میان همهٔ این اقشار هم نیک‌سیرت و پاک‌رای پیدا می‌شود و هم پلید و بدکردار و ستمگر و همین باعث شده تا همیشه اشخاصی از شاهنامه بتوانند نمودهای بیرونی پیدا کنند و تأویل و تفسیر شوند؛

۵ـ ویژگی بنیادین دیگر شاهنامه در این خصوص، ادبی بودن آن است. بهره‌گیری فردوسی از زبان شعر ـ که بیش از نثر در میان عامهٔ مردم مورد اقبال قرار می‌گیرد ـ و استفاده از برخی ظرایف ادبی و شعری نیز شاهنامه را از قالب یک روایت خشک تاریخی خارج کرده و به آن جلوه‌ای بخشیده که بتواند چون دیگر آثار هنری و ادبی قابلیت تأویل بیابد، حال آنکه متون صرفاً تاریخی عموماً مورد تأویل قرار نمی‌گیرند.

منابع

اعتمادمقدم؛ علیقلی. (۱۳۴۶)، **تاجگذاری در ایران باستان**، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

اعتمادمقدم؛ علیقلی. (۱۳۴۸)، **ولیعهدی در ایران باستان بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی**، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

اعتمادمقدم؛ علیقلی. (۱۳۴۸)، **شاه و مردم بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی**، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

آویشن؛ اشکان. (۱۳۶۹)، **ضحاک در چشم‌انداز یک تعبیر: ضحاک از درونهٔ تعبیرها**، تهران: نگاه.

پرهام؛ باقر. (۱۳۷۷)، **شعر فارسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران**، تهران: نشر مرکز.

ثاقب‌فر؛ مرتضی. (۱۳۷۷)، **شاهنامهٔ فردوسی و فلسفهٔ تاریخ**، تهران: قطره.

جوانشیر؛ ف.م. (۱۳۵۹)، **حماسهٔ داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامهٔ فردوسی**. تهران: حزب تودهٔ ایران، چاپ دوم ۱۳۸۰، تهران: جامی.

جهانبخش؛ جویا. «زبان شاهنامه و زبان پارسی تاریخی و امروزی». **فرهنگ اصفهان**، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، شمارهٔ ۹ و ۱۰، صص ۶۴ـ۵۵.

جیحونی؛ مصطفی و محمد فشارکی(مصحح). (۱۳۷۹)، **اختیارات شاهنامه: متنی گزیده از قرن پنجم**، تألیف علی‌بن احمد، مشهد: مرکز خراسان‌شناسی.

حمیدی؛ سید جعفر. «عصر فردوسی: نگاهی به عصر فردوسی و بررسی داستان فریدون و ضحاک در شاهنامه»، **کتاب ماه ادبیات**، اردیبهشت ۱۳۸۸، شمارهٔ ۱۳۹، صص ۱۲ تا ۱۵.

خالقی‌مطلق؛ جلال (مصحح). (۱۳۸۰)، **شاهنامه**، ابوالقاسم فردوسی، تهران: بنیاد میراث ایران.

دهخدا؛ علی‌اکبر. (۱۳۷۷)، **لغتنامه**، تهران: بنیاد لغتنامهٔ دهخدا.

رستگار فسائی؛ منصور. «فردوسی و معاصرانش: فردوسی یک استثناء در تاریخ ادب پارسی»، **ادبستان فرهنگ و هنر**، آذر ۱۳۶۹، شمارهٔ ۱۲، صص ۳۷ـ۲۸.

رضاقلی؛ علی. (۱۳۷۰)، **جامعه‌شناسی خودکامگی**، تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش، تهران: نشر نی.

ریاحی؛ محمدامین. (۱۳۷۶)، **فردوسی: زندگی، اندیشه و شعر او**، تهران: طرح نو.

ستوده؛ غلامرضا. «شاهنامه، رسالت عصر فردوسی»، **کیهان فرهنگی**، آبان ۱۳۸۶، شمارهٔ ۲۵۳، صص ۲۶ تا ۳۱.

سعیدی سیرجانی؛ علی‌اکبر. (۱۳۶۸)، **ضحاک ماردوش از شاهنامهٔ فردوسی**، تهران: نشر نو.

شفیعی؛ محمود. (۱۳۵۰)، **آیین کشورداری ایرانیان بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی**، تهران: انتشارات کمیتهٔ فرهنگی جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی.

صفا؛ ذبیح‌الله. (۱۳۳۳)، **حماسه‌سرایی در ایران: از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری**. تهران: امیرکبیر.

صادقی، مریم و زهرا قربانی. (۱۳۹۰)، بررسی و تحلیل کتابشناسی فردوسی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۷، **جستارهای ادبی**. شمارهٔ ۱۷۳، تابستان ۱۳۹۰.

فون گرون بام؛ جی کی. «مفهوم تاریخ در منظومهٔ فردوسی»، ترجمهٔ وهّاب ولی، **فرهنگ**، پاییز ۱۳۶۹، شمارهٔ ۷، صص ۳۳۵ تا ۳۵۰.

مختاری؛ محمد. (۱۳۶۹)، **حماسه در راز و رمز ملی**، تهران: قطره.

مسکوب؛ شاهرخ. (۱۳۸۴)، **ارمغان مور: جستاری در شاهنامه**، تهران: نشر نی.

مول؛ ژول. (۱۳۵۴)، **دیباچهٔ شاهنامه**. ترجمهٔ جهانگیر افکاری، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

نادرپور؛ نادر. «شاهنامه پاسخ فردوسی به ضرورت تاریخ»، **ایران‌شناسی**، تابستان ۱۳۶۹، شمارهٔ ۶، صص ۲۹۹ تا ۳۰۹.

هروی؛ جواد. «شاهنامه فردوسی بازتاب گویایی از روزگار سامانیان»، **پژوهشنامهٔ تاریخ**، پاییز ۱۳۸۵، شمارهٔ ۴، صص ۱۲۷ تا ۱۳۶.

Jauss, Hans Robert. "Literary History as a Challenge to Literary Theory", in New Literary History. Vol. 2, No. 1 (Autumn, 1970). pp. 7-37.

Jauss, Hans Robert. *Toward an Aesthetic of Reception*, Trans. Timothy Bahti. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1982.

Wagner, Irmgard "Hans Robert Jauss and Classicity", in ***MLN***31 Vol. 99, No. 5, Comparative Literature (Dec., 1984), pp. 1173-1184.